

# نگاهی به حکومت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



## مقدمه

سال چهلّم هجری در حالی که خاندان وحی و اّمّت اسلامی در سوگ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نشسته اند، کوفه، مرکز استقرار خلافت علوی، بار دیگر انتخاب و آزمایشی بزرگ را تجربه می کند. صبحگاه روز بیست و یکم ماه رمضان، ابن عباس به میان مردم آمده و می گوید:

ای مردم! امیرمؤمنان به سرای دیگر سفر کرد و فرزندش را از برای شما به یادگار گذاشت. اگر دوست دارید، فرزندش به سوی شما آید!

مردم گریستند و خواستار حضور امام مجتبی (علیه السلام) در میان خود شدند. حضرت، به مسجد کوفه آمد و پس از سپاس الهی و درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین ادامه داد:

«در این شب، مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر او در عمل نیک سبقت نگرفتند و آیندگان توان رسیدن به او را نخواهند داشت. او همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در راه خدا می جنگید و جان خویش را سپر بلای وی می نمود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پرچم خویش را به وی می داد، در حالی که جبرئیل از طرف راست و میکائیل از جانب چپ، در کنار او بودند و از جنگ برنمی گشت تا خداوند پیروزی را به وی ارزانی می داشت. او در شبی به عالم بقا رفت که حضرت عیسی (علیه السلام) در آن شب به آسمان عروج نمود؛ شبی که یوشع بن نون، وصی موسی (علیهما السلام) از دنیا رفت. از طلا و نقره چیزی جز هفتصد درهم برایش باقی نماند که از بخشش های او زیاد آمده بود و می خواست با آن پول، خادمی برای خانواده اش خریداری کند.»

پس از آن گریست و مردمان نیز گریه کردند، آنگاه فرمود:

منم پسر بشارت دهنده «به رحمت خداوند». منم فرزند بیم دهنده «از عذاب الهی» منم پسر دعوت کننده به سوی خداوند به اذن او. منم پسر نور تابناک. منم از اهل بیتی که خداوند، ایشان را پاک و پاکیزه ساخت. و منم از خاندانی که خداوند در قرآن کریم محبّت ایشان را واجب ساخته و خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

فرموده است: «بگو از شما پاداشی جز دوستی اهل بیت خود نمی خواهم و هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم.» (1) و این نیکی، دوستی ما اهل بیت علیهم السلام است.» (2) آنگاه نشست و مردم را غرق جذبۀ و نور معنویت خویش نمود.

### بیعت با امام مجتبی (علیه السلام)

پس از سخنرانی امام، ابن عباس برخاست و گفت:

«معاشر النَّاسِ هَذَا ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَ وَصِيَّ امَامِكُمْ فَبَايِعُوهُ؛ ای مردم! این فرزند پیامبر شما و وصی امام شماست، با او بیعت کنید.»

مردم گفتند: او را نیک دوست داریم و حقّ او را برخویش واجب می شماریم. (3)

به عقیده طبری، اولین کسی که با آن حضرت بیعت کرد، قیس بن سعد بن عباده بود. وی به هنگام بیعت، گفت: با تو بیعت می کنم به حکم خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و جهاد با دشمنان خدا. امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: بیعت کن به حکم خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که در بردارنده تمامی شرط هاست. و او با این شرط بیعت نمود و مردم نیز با آن حضرت بیعت کردند. (4)

قیس بن سعد، اولین استاندار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مصر بود و در تمامی جنگ ها همراه آن حضرت شرکت داشت. وی تا آخر به پیمانی که با سبط اکبر (علیه السلام) بسته بود، وفادار ماند و زمانی که فرمانده بخشی از لشکریان امام شد، فریب وعده های معاویه را نخورد و در جواب وی نگاشت:

«لَا وَاللَّهِ لَا تُلْقَانِي أَبَدًا إِلَّا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الرَّمْحُ؛ سوگند به خدا! مرا دیدار نخواهی کرد، مگر آنگاه که بین من و تو نیزه باشد.» (5)

### دلائل انحصار خلافت در اهل بیت علیهم السلام

پس از پایان یافتن بیعت، امام مجتبی (علیه السلام) دیگر بار در سخنانی، دلائل شایستگی خویش برای خلافت و انحصار آن را در اهل بیت (علیهم السلام) برشمرد و فرمود:

«ماییم حزب پیروز خدا ماییم عترت پیامبر خدا که از هرکس به وی نزدیک تریم. ماییم اهل بیت رسالت که از گناهان و بدی ها معصوم و پاکیزه ایم. ماییم یکی از دو چیز گرانبها که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در میان امت به یادگار گذاشت. ماییم تلاوت کنندگان قرآن که همه اشیا به تفصیل در آن بیان شده اند، کتابی که باطل از هیچ سو در آن راه نمی یابد. در تفسیر قرآن تنها مرجع مورد اعتماد، ما هستیم. در قرآن با یقین سخن می گوئیم و با گمان، تأویل آیات نمی نماییم. از ما اطاعت کنید؛ زیرا اطاعت ما، از جانب خدا بر شما واجب شده

است و فرمانبری ما را با اطاعت خود و رسول خویش همراه نموده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (6)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر «اوصیای پیامبر» را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) باز گردانید (و از آنها داوری بطلبید) و در آیه دیگر فرمود: «اگر آن را به پیامبر و اولی الامر بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد.» (7)

امام مجتبی (علیه السلام) در ادامه فرمود:

«شما را از گوش دادن به سخنان شیطان برحذر می دارم؛ زیرا او دشمن آشکار شماست، تا همانند سپاهیان کفر در جنگ بدر نباشید که شیطان به آنان گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نمی گردد، و من همسایه «و پناه دهنده» شما هستم؛ اما هنگامی که دو گروه (کافران و مؤمنان مورد حمایت فرشتگان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم، من چیزی می بینم که شما نمی بینید.» (8)

در این خطبه، دلایلی برای انحصار امامت در اهل بیت علیهم السلام وجود دارد، که در منابع اهل سنت نیز مورد قبول واقع شده است؛ از جمله:

1. طهارت و عصمت اهل بیت علیهم السلام؛ که قرآن کریم آن را در آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، بیان داشته است.

2. آیه اولوالأمر؛ که منظور از آن، امامان معصوم علیهم السلام هستند.

3. حدیث ثقلین؛ که بین شیعه و سنی متواتر است.

امام (علیه السلام) در کلامی دیگر به حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) استناد می کند و می فرماید: «أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لِي وَ لِأَخِي: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَا؛ أَيَا مِنْ هَمَانِ فَرْدٍ نَيْسْتُمْ كَهَ إِيمَامٍ كَرَامِي دَر حَقِّ مَنْ وَ بَرَادَرَمُ فَرَمُود: حَسَنُ وَ حُسَيْنُ هَرْدُو إِمَامَانِ هَسْتَنْد؛ چَه قِيَام كَنْد وَ چَه صَلَح.» (9)

## راهکارهای حکومتی امام مجتبی (علیه السلام)

پیشوا و رهبر، حلقه اتصال و سررشته دار امور مملکتی است که با فقدان او، نظام جامعه دچار از هم گسیختگی می شود. بر این اساس امام حسن (علیه السلام) پس از شهادت امیرمؤمنان و عهده دارشدن خلافت، بدین امر اهتمام ورزید و در این راستا به اجرای راهکارهایی اقدام نمود که بدین شرح است:

### الف) تثبیت نظام مدیریتی

امام مجتبی (علیه السلام) پس از اولین سخنرانی خود، بعد از شهادت امیرمؤمنان، به اداره مملکت پرداخته و

کارگزاران سابق را در یمن، حجاز، آذربایجان، خراسان، کرمان و فارس در کار خویش ابقا نمود و عبدالله بن عباس را به بصره فرستاد. (10)

شیخ مفید می نویسد: «فَرَّتَبَ الْعَمَالَ وَ أَمَرَ الْأُمَرَاءَ وَانْفِذَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ إِلَى الْبَصْرَةِ وَ نَظَرَ فِي الْأُمُورِ؛ کارگزاران خود را به اطراف و نواحی فرستاد و حکام و امراء را در هر محلّ نصب کرد و عبدالله بن عباس را به بصره فرستاد و به تدبیر امور پرداخت.» (11)

بدین ترتیب امام حسن (علیه السلام) ساختار مدیریتی را، که از پیش به وسیله امیرمؤمنان (علیه السلام) پایه ریزی شده بود، حفظ و با همان آهنگ و مقصد بر استمرار آن راه تأکید نمود.

### ب) جلوگیری از نفوذ دشمن

پس از آنکه معاویه از بیعت مردم با امام حسن مجتبی (علیه السلام) آگاه شد، توطئه های مختلفی را با هدف ایجاد نابسامانی و از هم گسیختن امور، تدارک دید که فرستادن جاسوس به سوی کوفه و بصره، از آن جمله است. البته به دستور حضرت، جاسوس معاویه در کوفه گردن زده شد و امام نامه ای به بصره برای ابن عباس نگاشت و از وی خواست جاسوس معاویه را دستگیر و او را نیز اعدام کند. (12)

### ج) اتمام حجت با معاویه

معاویه با بهانه های بی اساس، از تسلیم در مقابل حکومت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سرباز زد. عملکرد معاویه، حتی طبق مبانی اهل سنت - که اتفاق اهل حلّ و عقد را برای امامت کافی می دانند - نیز محکوم است. امام مجتبی (علیه السلام) با یادآوری این اصل، برای اتمام حجت به معاویه نامه می نویسد و او را از مخالفت با حکومت مرکزی بر حذر می دارد. در بخشی از این نامه چنین آمده است:

«همانا علی (علیه السلام) - چون از جهان چشم فروبست، که رحمت خدای بر او باد، روزی که به شهادت رسید و روزی که خداوند بر او با انتخاب اسلام منّت نهاد و روزی که در قیامت بر انگیزته شود - پس از او مسلمانان مرا به خلافت و امامت برگزیدند. از خداوند خواستارم که عطایای دنیوی او، چیزی از آنچه مایه کرامت ما، در آخرت است، کم نکند.

آنچه مرا به ارسال این نامه واداشت، این است که بر تو اتمام حجت کنم و نزد خداوند معذور باشم؛ اگر بپذیری، بهره ای بزرگ می یابی و کاری به صلاح مسلمانان می نمایی. پس باطل را رها کن و در آنچه دیگران از بیعت من وارد شدند، تو نیز داخل شو؛ زیرا خود نیک می دانی که من، نزد خدا و نزد آنان که به سوی حق باز می گردند و پیمان ها و احکام او را حفظ می کنند، از تو شایسته تر به خلافت هستم.» (13)

## حوادث دوران حکومت امام مجتبی (علیه السلام)

### 1. ترور امام حسن (علیه السلام)

مرحوم صدوق می نویسد:

معاویه جاسوسی را به سوی تعدادی از منافقان و خوارج مثل عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، شبت ابن ربیع و... روانه ساخت و به هر یک از آنها وعده داد که در صورت کشتن امام حسن (علیه السلام) دویست هزار درهم، به همراه فرماندهی بخشی از لشکریان شام اعطا کند. امام (علیه السلام) که از توطئه دشمنان آگاهی داشت، حتی در حال نماز از زره استفاده می نمود. روزی یکی از مخالفان، در حال نماز به سوی حضرت تیراندازی کرد که با برخورد به زره، اثر نکرد. و نیز هنگامی که حضرت شبانه از ساباط مداین عبور می کرد، یکی از منافقان خنجری مسموم بر ران مبارکش زد که موجب شد حضرت در مداین بستری و مورد معالجه قرار بگیرد.» (14)

### 2. خیانت فرماندهان

یکی از حوادث اسفبار، که زمینه ساز تضعیف روحیه سپاهیان امام مجتبی (علیه السلام) شد، خیانت فرماندهان بود. یکی از آنان، فردی است به نام «حکم» که از بزرگان قبیله «کَندَه» بود. امام (علیه السلام) او را برای فرماندهی چهار هزار نفر، به شهر انبار گسیل داشت. معاویه در نامه ای او را تطمیع کرد و پانصد هزار درهم برای وی فرستاد. این فرمانده، دین خود را به دنیا فروخت و روانه شام شد. (15)

یکی دیگر از فرماندهان خائن، مردی است از قبیله «بنی مراد» که او نیز به همان شیوه ذکر شده فریفته شد. عبیدالله بن عباس از دیگر فرماندهانی است که فریب معاویه را خورد. او که فرماندهی دوازده هزار نفر را عهده دار بود، شبانه به سوی معاویه گریخت. قیس بن سعد در نامه ای به امام مجتبی (علیه السلام) جریان پیوستن وی به معاویه را چنین شرح می دهد:

چون عبیدالله بن عباس در قریه «حَبُونِیه»، که مقابل اراضی «مِسْکَن» است، سپاه را رو به روی لشکرگاه معاویه مستقر ساخت، معاویه فرستاده ای به نزد عبیدالله روانه کرد و او را به سوی خود دعوت نمود و تعهد کرد که به او یک میلیون درهم بپردازد؛ نصف آن را نقد و نصف دیگرش را پس از داخل شدن در کوفه. او، شبانه به سوی لشکر معاویه رفت و چون صبح شد، مردم امیر خود را نیافتند و با من (قیس بن سعد) نماز صبح را به جای آوردند. (16)

### 3. صلح با معاویه

از دیگر حوادث مهم، صلح امام مجتبی (علیه السلام) با معاویه است؛ صلحی که به تعبیر امام باقر (علیه السلام) «برای امت، از آنچه خورشید بر آن می تابد، بهتر بود.» (17) و همان گونه که خود فرمود: «بسان صلح حدیبیه است.» و به نقل بسیاری از مفسران قرآن کریم امام حسن (علیه السلام) از این صلح به «فتح مبین» یاد می کند: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا». کتاب های بسیاری در باره صلح آن حضرت نگاشته شده و آن را از ابعاد مختلفی بررسی نموده اند. از آنجا که سخنان و پاسخ های امام (علیه السلام) در این موضوع، روشنی بخش تاریکی های شبهه آمیز است، به صورت اختصار، به بخشی از آنها اشاره می شود:

#### جواب اجمالی امام (علیه السلام)

امام مجتبی (علیه السلام) خطاب به ابو سعید می فرماید:

«مگر من حجت خدا بر خلق و امام بعد از پدرم نیستم! مگر من همان نیستم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در باره من و برادرم فرمود: «حسن و حسین هردو امام هستند، چه قیام کنند و چه صلح»؟ پس من، چه قیام کنم و چه صلح، امام خواهم بود. ای اباسعید! علت صلح من با معاویه همان علتی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به خاطر آن با «بنی ضمیره» و «بنی اشجع» و با اهل مکه به هنگام بازگشت از «حدیبیه» صلح نمود. آنان به صراحت حکم قرآن، کافر بودند و اینان به حکم تأویل قرآن کافر نیستند. آیا نمی دانی که خضر (علیه السلام) چون کشتی را سوراخ نمود و پسری را کشت و دیوار را در محلی که از اطعام آنان خودداری کردند، تعمیر نمود، موسی (علیه السلام) خشمناک شد؛ ولی بعد از آگاهی به حکمت آن، قانع گردید؟ شما نیز این چنین هستید که به خاطر عدم آگاهی از حکمت صلح، ناخشنود هستید.» (18)

#### جواب تفصیلی امام (علیه السلام)

#### الف) حفظ شیعه

امام (علیه السلام) در سخنی یادآور می شوند:

«وَلَوْلَا مَا أَتَيْتُ لَمَا تُرِكَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ إِلَّا قُتِلَ؛ اگر صلح نمی کردم، هیچ کس از شیعیان ما باقی نمی ماند و همه آنان کشته می شدند.» (19)

و در پاسخ حُجر بن عدی فرمود:

«وَأَمَّا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ أَبْقَاءَ عَلَيْكُمْ؛ انجام صلح برای حفظ بقای شما بود.» (20)

### ب) اندک بودن یاران صدیق

اگرچه در ظاهر، تعداد لشکریان امام (علیه السلام) زیاد بود؛ اما یاوران صدیق و مقاوم اندک بودند. و این عده قلیل توان مقابله با سپاه معاویه را نداشتند. در آغاز وقتی حضرت، مردم را به جهاد دعوت کرد، پاسخی نشنید، در این حال عدی بن حاتم به پا خاست و گفت: سبحان الله! امام خود را اجابت نمی نمایید؟! بعد از آن بود که مردم، یکی پس از دیگری برای جهاد اعلام آمادگی کردند. (21)

امام (علیه السلام) در خطبه ای این نکته را بیان داشته و در قسمتی از آن می فرماید: «خداوند، هارون (وصی موسی علیه السلام) را، هنگامی که بنی اسرائیل او را ناتوان ساخته و نزدیک بود وی را بکشند، به دلیل نداشتن یاور، در تنگنا گذاشت. نیز به همین دلیل، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) اجازه یافت که هجرت کند. و این چنین است کار من و پدرم زمانی که مردم، ما را رها نموده و با دیگری بیعت نمودند و یآوری نیافتیم.

اینها قوانین و سنت های ناستوده ای است که یکی پس از دیگری می آید!» (22)

در راستای تأکید بر همین نکته، در نقل دیگری می خوانیم که حضرت در خطبه ای فرمود:

«إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ دَعَا إِلَى أَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَلَا نَصِيفَةٌ فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْحَيَاةَ قَبْلَ الْمَوْتِ فَالْحَيَاةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَ أَعْصَيْنَا عَلَى الْقَذَى وَ إِنْ أَرَدْتُمْ الْمَوْتَ بَدَلْنَاهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ حَاكَمْنَاهُ إِلَى اللَّهِ؛ معاویه به بیعتی دعوت کرده است که عزّت و انصافی در آن نیست. اگر زندگی و ماندن خویش را می خواهید، ما قبول می کنیم و پلک چشم بر خار فرو نهیم و اگر مرگ را بر زنده ماندن اختیار می کنید، جان را در راه خدا تسلیم کنیم و داوری را از خدا بخواهیم.»

در این هنگام لشکریان به اتفاق فریاد کردند که: ما زندگی و ماندن را می خواهیم. (23)

در این هنگام امام (علیه السلام) خود را تنها و به ناچار پذیرای «صلح» گشت تا استمرار اسلام و تشیع علوی را در امتداد تاریخ تضمین کند.

پی نوشت ها :

1. شوری / 23.

2. بحارالانوار، ج 43، ص 361؛ مقاتل الطالبیین، ص 20، چ قدیم؛ ناسخ التواریخ، ج 1، حضرت امام حسن (ع)، ص 178.

3. بحارالانوار، ج ؟، ص 362.

4. تاریخ طبری، ج 4، ص 121.

5. سفینه البحار، ج 2، واژه «قیس» .

6. نساء / 59. 7. همان / 83.

8. بحارالانوار، ج 43، ص 360.
  9. علل الشرايع، به نقل از بحارالانوار، ج 44، ص 2.
  10. بحارالانوار، ج 43، ص 363.
  11. ارشاد، شيخ مفيد، ص 168.
  12. مقاتل الطالبين، ص 22؛ بحارالانوار، ج 44، ص 40.
  13. بحارالانوار، ج 44، ص 33.
  14. اختيار معرفة الرجال، ص 113.
  15. بحارالانوار، ج 44، ص 48.
  16. الروضة من الكافي، ص 330، به نقل از بحارالانوار، ج 44، ص 25.
  17. مجمع البيان، ج 9-10، ذيل آيه.
  - 18 و 19. بحارالانوار، ج 44، ص 2 و 19.
  20. همان، ص 29.
  21. سفينة البحار، ج 2، ص 170.
  22. احتجاج، ج 2، ص 8، انتشارات مطابع نعمان، النجف.
  23. الكامل في التاريخ، ج 3، ص 406؛ اسدالغابة، ج 2، ص 13.
- نشریه فرهنگ کوثر، پاییز 1381، شماره 55